

پابلو نرودا

جورج دی. اسکید

ترجمه
رؤیا رضوانی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۷

پیشگفتار

بیش از بیست و پنج سال از چاپ اول مجموعهٔ نسل قلم می‌گذرد. پیش از هر چیز لازم است بگوییم این مجموعه با همت و کمک سه تن از دوستانم، که سهمشان در انتشار این مجموعه به هیچ روی کمتر از من نبوده است، به ثمر رسید. دوستانم، آرمان امید، بهرام داوری و حسن ملکی. قصهٔ عجیب و غریب انتشار این مجموعه قصه‌ای بس دراز است که گهگاه در برخی مصاحبه‌ها من و دوستانم گوشه‌هایی از آن را بازگو کرده‌ایم. اما به عمد لفظ قصه را به کار گرفتم زیرا شاید اگر روزی من و این دوستان خاطرات مربوط به نشر این مجموعه را با جزئیاتش بازگو کنیم دست‌کمی از یک قصهٔ بلند شیرین و پرتب و تاب نخواهد داشت.

باری، نمی‌خواهم اکنون سر این قصهٔ بلند را باز کنم، باشد تا زمانی دیگر و فرصتی مناسب‌تر. اما به جز ما چهار نفر عدهٔ بسیار بیشتری در شکل‌گیری این مجموعه سهم داشته‌اند. مهم‌تر از همه نگاه محبت‌آمیز دوستان مترجم بود که هرگز دست یاری ما را که به‌سویشان دراز شده بود پس نزدند. امروز بعد از بیست و پنج سال عده‌ای از آنان روی در نقاب خاک کشیده‌اند که جا دارد یاد از ایشان بکنیم:

شش :: نسل قلم ::

کریم امامی، عبدالله توکل، ابراهیم یونسی، مهدی سبحانی، صفیه روحی،
محمد مختاری، فرخ تمیمی.

در پایان، ذکر یک نکته ضروری است: این کتابها «زندگینامه»
نیستند، بلکه شرح و تفسیر و نقد آثار و اندیشه‌های نویسندگان هستند. پس
اگرچه حجمشان اندک است اما می‌توانند نقطه شروع خوبی برای
خواندگانی باشند که در پی راه یافتن به مضامین اندیشه‌های این نویسندگان
و متفکران هستند.

خشایار دیهیمی

تابستان ۱۳۹۷

پابلو نرودا^۱ در زمان خودش مطرحترین شاعر امریکای لاتین بود. امروز، سالها پس از مرگش، هنوز هم داستان زندگی پرماجرایی او جاذبه بسیار دارد و آثارش بس ستودنی است. هر خرده‌ای هم که منتقدان بر جوشش بی‌وقفه و پردامنه شعر او بگیرند، باز هم نرودا همچنان سرور بی‌چون و چرای شعر اسپانیایی و اسپانیایی-امریکایی قرن بیستم است. شهرت جهانی او همچنان گسترده‌تر می‌شود و از مرزهای ادبیات اسپانیایی بس فراتر می‌رود؛ او با معیارهای هر زبانی شاعر بزرگی است. نبوغ شاعرانه نرودا، که بر خوانندگان آثارش در تمام جهان آشکار بود، در اواخر عمرش مورد تصدیق داوران جایزه نوبل نیز قرار گرفت و جایزه نوبل ادبی ۱۹۷۱ به او اعطا شد.

شعر نرودا، از نخستین کتابهایش در دهه ۱۹۲۰ تا کتابهایی که پس از مرگش در ۱۹۷۴ از او به چاپ رسید - حدود پنجاه کتاب طی پنجاه‌و‌اندی سال - نه تنها به دلیل کمیت شگفتی‌انگیزش، بلکه به دلیل کیفیت همواره والای زیبایی‌شناختی آن قابل توجه است. نرودا چهره‌هایی چندان متعدد و شیوه‌های نگارشی چندان گونه‌گون

دارد که دسته‌بندی آثارش و تجزیه و تحلیل آنها آسان نیست. او با کارآموزی در مکتب مدرنیسم آغاز راه کرد، اما چیزی نگذشت که آن را کنار گذاشت؛ بعد نوبت به اشعار عاشقانه رئالیستی دلنشین و اندوهناکی رسید که در آستانه بیست‌سالگی او را به شهرت رساند. سپس سلسله‌شعرهای خانه‌ام زمین^۱ را سرود: اشعاری پرالتهاب، پر از احساس دلزدگی از زندگی، و غالباً جادویی که بیشتر منتقدان را خیره و مبهوت کرد. پس از این اثر نرودا سبکی را در پیش گرفت که حال و هوایی بس پیامبرانه به شعر او می‌داد و در آن، گاه تبلیغ سیاسی بر الهام شاعرانه پیشی می‌گرفت، هرچند که همین سبک در اوج خود اثر استادانه «بلندیهای ماکچوپیکچو»^۲ را به وجود آورد که سرودی زیبا و پرشور در ستایش امریکای لاتین - بخصوص ریشه‌های سرخپوستی آن است.

در دهه ۱۹۵۰، نرودا در قصیده‌هایش به سبک ساده روی آورد که پر از تغزل و تپش نیرومند زندگی و چیزهای روزمره بود. و در دهه آخر زندگی‌اش یک سلسله کتابهای زندگینامه‌ای شخصی منتشر کرد که آکنده از نگاههای حسرت‌بار به زندگی گذشته‌اش بود. چنانکه منتقدی هشیارانه تشخیص داده است، نرودا آنقدرها هم در پی یافتن شیوه‌های نو نبود، بلکه بیشتر دلش می‌خواست مانند مارمولکی که پوست می‌اندازد شیوه‌های کهنه نگارش را کنار بگذارد. شاید این نکته تا اندازه‌ای روشن کند که چرا این شاعر شیلیایی اینهمه واکنشهای متفاوت در میان منتقدان برانگیخته است

1. *Residencia en la tierra (Residence on Earth)*

۲. توجه شود که نام جغرافیایی این بلندیها «ماچوپیکچو» (Machu Picchu) است، اما در شعر نرودا به صورت «ماکچوپیکچو» (Macchu Picchu) ضبط شده است.

3. "Alturas de Macchu Picchu" ("The Heights of Macchu Picchu")

—از تحسین اکراه‌آمیز گرفته تا ستایش محض؛ و نیز این نکته را که چرا شعر او تارهای دل بیشتر خوانندگان را به نوا درمی‌آورد. زندگینامه شخصی نرودا، اعتراف می‌کنم که زندگی کرده‌ام: خاطرات^۱ که کمی پس از مرگ او منتشر شد، از نگاه شاعری بی‌اندازه موفق نوشته شده است که به زندگی‌اش بازمی‌نگرد. هرچند این کتاب شناخت نرودا و آثارش را تسهیل می‌کند، اما شاید تنها با مطالعه شعر او بتوان به زندگینامه درونی واقعی شاعر پی برد. نرودا در جایی می‌گوید، «اگر از من بپرسید که شعر من چیست باید اعتراف کنم که نمی‌دانم؛ اما اگر از شعر من بپرسید، به شما خواهد گفت که من کیستم»^۲.

شعر نرودا آکنده از امیدها و آرزوها، عمیقترین غمها و شادبها و شور و ناامیدی اوست. نقدهای فراوانی بر آثار نرودا انتشار یافته است که روزبه‌روز هم بر تعدادشان افزوده می‌شود. هم‌اکنون نقد و بررسیهای مفصل و ارزشمند، مقالات تحقیقی، و مصاحبه‌های متعددی، حاوی اطلاعات مفید و کارآمد در این زمینه موجود است، که با استفاده از این منابع و مآخذ متعدد می‌توان از نرودا و چشمه جوشان آثارش تجسمی درست و نسبتاً کامل به دست آورد.

نفتالی الیسر ریکاردو ریس باسوالتو^۳ — نام حقیقی نرودا که وی به محض اینکه توانست، در ۱۹۲۰، رسماً به نام خوش‌آهنگتر پابلو نرودا تغییرش داد. در دوازدهم ژوئیه ۱۹۰۴ در پارال^۴، شهری کوچک واقع در دره مرکزی جنوب شیلی، به دنیا آمد. نرودا از نسل

1. *Confieso que he vivido: Memorias* (I Confess I Have Lived: Memoires, 1974; translated as *Memoires*)

2. Quoted in Hernán Loyola, ed., *Antología esencial*, p. 7

3. Neftalí Eliecer Ricardo Reyes Bosoalto

4. Parral

روستاییانی قوی و پر طاقت از تبار اسپانیایی-سرخپوستی بود. پدرش از خانواده بزرگی از زمینداران ورشکسته بود و مادرش، که کمتر از یک ماه پس از تولد او بر اثر بیماری سل درگذشت، معلم مدرسه بود. چیزی از مرگ مادرش نگذشته بود که پدر او با زنی مهربان و رئوف ازدواج کرد، و این زن از هیچ محبت و توجهی نسبت به نرودا مضایقه نکرد و او را درست مثل فرزندان خودش-خواهر و برادر ناتنی نرودا- بزرگ کرد.

در ۱۹۰۶، زمانی که نرودا هنوز بچه کوچکی بود، پدرش که می‌خواست سر و سامانی به زندگی خود بدهد، با احراز شغل جدید ریاست قطار، خانواده‌اش را به منطقه‌ای بسیار جنوبیتر، به شهر مرزی تموکوا برد. آنجا نرودا در سرزمینی پوشیده از جنگلهای انبوه، که تقریباً همیشه غرق در باران بود، بزرگ شد. تصویر جنگل و آب که این سرزمین در خاطر کودک حساس به‌جا گذارد بعدها وسواس‌گونه در شعر نرودا تکرار شد. نرودا در کودکی پرسه زدن در جنگلها را دوست می‌داشت و در این گشت و گذارها رفته‌رفته به سرخپوستان آن منطقه، که سعی می‌کردند بقایای فرهنگشان را حفظ کنند، سخت علاقه‌مند شد. کار دیگری که وی بسیار دوست می‌داشت خواندن کتاب بود؛ در بخش اول خاطراتش چنین اعتراف می‌کند: «برایم فرقی نمی‌کرد که چه کتابی باشد، هرچه دم دستم می‌رسید مثل شترمرغ می‌بلعیدم». به‌علاوه، او بهتر از اقتضای سنش می‌نوشت؛ به‌طوری که نخستین اشعارش را زمانی بر کاغذ آورد که پسر بچه‌ای بیش نبود. پدرش که همیشه با پسر خود رفتاری خشک داشت، از همان ابتدا روی خوش به‌گرایش او به شعر نشان نداد. در

همین سالهای آغازین، نرودا با انسانی همدل آشنا شد: گابریلا میسترال^۱ - که او نیز بعدها جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد. میسترال چند سالی مدیریت دبیرستان دخترانه تموکو را به عهده داشت. وی که استعداد نرودا را تشخیص داده بود او را تشویق می کرد که شعر بگوید و به او کتاب قرض می داد.

هنگامی که در ۱۹۲۱ نرودا تحصیلات متوسطه اش را در تموکو به پایان رساند، عزمش را جزم کرد که روی پای خود بایستد و به سانتیاگو، شهر بزرگ شیلی، برود - ظاهراً برای آنکه تحصیلاتش را ادامه دهد و معلم زبان فرانسه بشود. این سفر آغاز تحولی اساسی در زندگی نرودا و خود گام اول از یک رشته تحولات اساسی دیگر بود که وی بعدها با سفرهای متعدد و اقامت در سرزمینهای دوردست در زندگی خود ایجاد کرد. در سانتیاگو نرودا زندگی کولی وار و بی قیدوبندی داشت و به زحمت نان بخور و نمیری درمی آورد. به جای دنبال کردن تحصیلش در دانشگاه، که هرگز هم آنرا به پایان نرسانید، با دوستان جدیدش که اکثراً شاعر و شادخوار بودند، خوش بود.

زندگی پر شور و متلاطم نرودا نیز در همین سالهای تحصیل در سانتیاگو آغاز شد. اثر مشهور او، بیست شعر عاشقانه و یک ترانه نومییدی^۲، بازتاب همین زندگی پر شور و متلاطم است. او در واقع این اشعار را برای کسی سروده بود که سالها بعد معلوم شد نامش آلبرتینا آسوکار^۳ بوده است.

۱. Gabriela Mistral، (۱۸۸۹-۱۹۵۷). شاعره شیلیایی.

2. *Veinte poemas de amor y una canción desesperada* (Twenty Love Poems and a Song of Despair, 1924)

3. Albertina Azócar